



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت در مسئله هدایت و امامت و ولایت بود که عرض کردیم ما اینجور می دانیم که بعد از خدا و رسول اشخاص خاصی از طرف پیغمبر اسلام معرفی شده اند و ولایت به اشخاص خاصی قائم است اما در مقابل صوفیه ولایت را نوعی می دانند لذا اقطایی برای خودشان درست کرده اند و آنها را ولی امر از جانب خداوند متعال می دانند، خلاصه مطلب این است که ما به آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ تمسک کردیم و با تفاسیری که از اهل بیت علیهم السلام در ضمن روایات معتبر و صحیح آمده اولی الامر به اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده و یک یک نام آنها نیز بیان شده و هیچ تردیدی از این جهت برای ما وجود ندارد و بالاخره ما می خواهیم بگوئیم که ولایت و امامت جنبه الهی دارد و توسط پروردگار متعال جعل شده: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ دُرِّيِّ قَالَ لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲، ما امامت را مانند نبوت یک امر الهی می دانیم و می گوئیم جعل امام نیز مانند جعل نبی یک امر الهی است و ما امام را منصوب و معصوم می دانیم و امامت را بخاطر جایگاه بلند و عالی که دارد از اصول می دانیم بر خلاف اهل سنت که آن را از فروع می دانند اما شما صوفیه به عنوان مخاطب ما در بحثمان جنگ نرم به راه انداخته اید و ولایت را نوعی معرفی و بدل سازی کرده اید و چهره هائی را ساخته و آراسته کرده و به عنوان ولی و امام معرفی کرده اید و برای آنها امتیازات و کراماتی ذکر کرده اید و مقامشان را نیز خیلی بالا برده اید، اول گفته اید اینها کسانی هستند که با خدا متحد هستند و به قدری مقامشان بالاست که خداوند با آنها متحد است! و بعد گفتید خداوند در اجسام اینها حلول کرده! و بعد قائل به وحدت وجود شده اید خلاصه

^۱ سوره نساء، آیه ۵۹.

^۲ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

^۳ سوره نمل، آیه ۶۴.

تفاوت ما با شما در همین موارد است و مورد بحث ما نیز همین موارد می باشد، علماء ما اعتقادات ما را با دلائل محکمی ثابت کرده اند اما آنچه شما می گوئید صرف ادعاست و دلیلی برای آن نیاورده اید قرآن کردیم می فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳ هر حرف راستی برهان نیاز دارد و شما هیچ دلیل و برهانی ندارید ولی ما قرآن را به عنوان کلام الهی داریم و روایات اهل بیت علیهم السلام را داریم امام صادق علیه السلام می فرماید: "حدیثی حدیث آبی، وحدیث آبی حدیث جدی، وحدیث جدی حدیث الحسین، وحدیث الحسین حدیث امیرالمؤمنین، وحدیث الحسن، وحدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، وحدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وحدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول الله عز وجل" پس برهان ما به خدا متصل می شود اما شما صوفیه در مقابل اهل بیت علیهم السلام که قرآن و احادیث بر امامت و ولایت آنها دلالت دارد افرادی را به عنوان امام و ولی ذکر کرده اید و امتیازات و مقاماتی را برای آنها قائل شده اید و به ادعای خودتان هیچ دلیلی بر این مطلب ندارید.

یکی از کتابهائی که باید مطالعه بفرمائید "اثبات الهداة من نصوص والمعجزات" تالیف شیخ حر عاملی می باشد ایشان سعی کرده پیغمبر و ائمه علیهم السلام را با نصوص و معجزات اثبات کند خب ما از این راه پیش آمده ایم اما شما صوفیه یک ادعاهائی بدون دلیل دارید و بدل سازی کرده اید و افرادی را به جای ائمه علیهم السلام قرار داده اید، خب حالا ما برای اینکه در مقابل شما بتوانیم دقیقاً بحث و استدلال کنیم به سراغ همان افرادی که شما آنها را به عنوان امام معرفی کرده اید رفتیم تا ببینیم چه کسانی هستند، وقتی رجوع کردیم دیدیم اینها آدمهای منحرفی هستند و اقوال و افعالی بر خلاف شرع دارند و بعلاوه برخی از احادیث اهل بیت علیهم السلام را نیز شما سرقت کرده و بنام بزرگان زده اید خلاصه بحث ما با شما در این موارد می باشد.

امروز مقداری از احوالات بایزید بسطامی خواهیم گفت، در جلد اول تذکرة الاولیاء حدود ۴۰ صفحه در مورد بایزید بسطامی مطلب نوشته شده:

"آن خلیفه الهی، آن دعامة نامتناهی، آن سلطان العارفین، آن حجة الخلائق اجمعین، آن پخته جهان ناکامی، شیخ بایزید بسطامی رحمة الله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیا بود، و حجت خدای بود، و خلیفه بحق بود، و قطب عالم بود، و مرجع اوتاد، و ریاضات و کرامات و حالات... واقعه با او همراه بوده است از شکم مادر. چنانکه مادرش نقل کند: هرگاه که لقمه به شبهت در دهان نهادمی، تو در شکم من در طپیدن آمدی، و قرار نگرفتی تا بارانداختمی (در مورد بعضی از ائمه نقل شده که در شکم مادر حرف می زدند مثل فاطمه زهراء منتهی ما با دلیل محکم این را اثبات می کنیم اما اینکه در مورد بایزید گفته شده ادعایی بی دلیل است)... پس بایزید از بسطام برفت و سی سال در شام و شامات می گردید، و ریاضت می کشید، و بی خوابی و گرسنگی دایم پیش گرفت، و صد و سیزده پیر را خدمت کرد، و از همه فایده گرفت، و از آن جمله یکی صادق بود... نقل است که دوازده سال روزگار شد تا به کعبه رسید که در هر مصلی گاهی سجده بازمی افگند و دو رکعت نماز می کرد. می رفت و می گفت: این دهلیز پادشاه دنیا نیست که به یکبار بدینجا برتوان دوید.

پس به کعبه رفت و آن سال به مدینه نشد. گفت: ادب نبود او را تبع این زیارت داشتن. آن را جداگانه احرام کنم. بازآمد. سال دیگر جداگانه از سربادیه احرام گرفت، و در راه در شهری شد (خب این با اخبار ما مخالف است زیرا در روایاتمان ذکر شده هر کس به مکه رفت مستحب است از همانجا به مدینه بیاید و پیغمبر را زیارت کند و اصلا مدینه احرام نمی خواهد!)... نقل است که یک شب به خواب می دید که فرشتگان آسمان اول بر او می آمدندی که خیز تا خدای را ذکر گوئیم. گفت: من زبان ذکر ندارم. فرشتگان آسمان دوم پیامند همان گفتند. او همان جواب داد. همچنین تا فرشتگان آسمان هفتم. او همان یک جواب میداد گفتند: پس زبان ذکر او کی خواهد داشت؟ گفت: آنگاه که اهل دوزخ در دوزخ و اهل

بهشت در بهشت قرار گیرند و قیامت بگذرد. پس بایزید گرد عرش خداوند می گردد و می گوید الله الله... به معراج رفته و در آنجا همه پیغمبران را دیده و می گوید کاش من در روز قیامت پیش از همه به عرصه محشر می آمدم و لوای خود را بلند می کردم تا آتش جهنم خاموش می شد و مردم همگی راحت می شدند... نقل است به سوی مکه می رفت یک فقیری را در بین راه دید که به بایزید گفت هفت مرتبه دور من بگرد و طواف کن و پولی را که می خواهی با آن به مکه بروی به من بده و من نیز همین کار را کردم...(مثنوی اینطور گفته:

سوی مکه شیخ امت بایزید

از برای حج و عمره می دوید

او به هر شهری که رفتی از نخست

مر عزیزان را بکردی بازجست... الی آخر)... یک بار در خلوت بود به زبانش آمد سبحانی ما اعظم شأنی (ما می گوئیم سبحان الله اما چون بایزید خودش را با خدا یکی می دیده می گوید سبحانی!) مریدانش گفتند چه گفتی؟ گفت اگر بفهمید من را می کشید بعد دوباره و سه باره گفت و آنها به او چند بار چاقو زدند اما اثری نکرد!..."

بالاخره در جلد اول تذکرة الاولیاء از صفحه ۱۱۲ الی صفحه ۱۶۰ احوالات بایزید بسطامی ذکر شده.

در مورد آخر عمرش اینطور گفته شده که به محراب رفت و ذوالنار بست و پوستین خودش را وارونه پوشید و کلاه را وارونه به سر نهاد و گفت پروردگارا از نماز شب ها و روزه ها و ختم قران ها سخن نمی گویم از ریاضت ها سخن نمی گویم من گبر هفتاد ساله ام و درگیری موی سپید کرده ام اکنون ذوالنار بسته ام و الان می خواهم ذوالنار را کنار بگذارم و شهادتین بگویم و مسلمان بشوم! و همین را گفت و مرد.

خب اگر راست می گوید که راه عبادت و مناجات با پروردگار این نیست ما راههایی داریم که از اهل بیت علیهم السلام رسیده مثل صحیفه سجاده که طریقه عبادت و مناجات و به درگاه خدا رفتن در آن ذکر شده و این مدل رفتن به درگاه خدا بر خلاف فرهنگ قران و اهل بیت علیهم السلام می باشد

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین